بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[تولی من قبل الجائر 2](#_Toc427672397)

[مستثنیات 2](#_Toc427672398)

[مرور به گذشته 2](#_Toc427672399)

[5.حکم جواز منحصر به ورود به دستگاه 2](#_Toc427672400)

[**6.تأثیر** قصد و واقعیت فعل در جواز حکم 2](#_Toc427672401)

[7.قصد ابتدایی یا استمرار قصد 3](#_Toc427672402)

[8.مقدار خدمت 3](#_Toc427672403)

[نکاتی از نهج البلاغه 4](#_Toc427672404)

[بزرگترین عبرت دنیا 5](#_Toc427672405)

# تولی من قبل الجائر

# مستثنیات

# مرور به گذشته

اولین استثناء از تولی من قبل الجائر، ایصال نفع به مؤمنین بود. بعد از بررسی ادله و جمع‌بندی ادله، به فروعات مسئله پرداختیم. چهار مسئله را ذیل آن بحث کردیم.

## 5. حکم جواز منحصر به ورود به دستگاه

 گاهی ممکن است دفع کرب و ضرر از مؤمنین، تنها یک راه دارد و آن هم این است که در دستگاه وارد بشود. یعنی راه‌های دیگری نیز برای سود رساندن یا دفع ضرر از مؤمنین وجود دارد.

در پاسخ به این سؤال باید گفت که دو احتمال وجود دارد:

1. اعم است. زیرا ادله مطلق است. روایات اشاره به راه انحصار نکرده است و اطلاق دارد. یعنی حتی اگر راه‌های دیگر نیز وجود داشته باشد، تفاوتی نمی‌کند که به دستگاه برود و به مؤمنین کمک بکند. این اطلاق، اقتضای شمول می‌کند.

2. در این وجه بگوییم که راه منحصر در این امر است. اگر کسی ادعای انصراف بکند و بگوید مطلقات به مناسبات حکم و موضوع دلیل انصراف دارد به جایی که راه منحصر به ورود به دستگاه باشد. روایات زیادی برای حرمت تولی من قبل جائر است. از سویی روایاتی وجود دارد که استثنای آن را بیان می‌کند، درنتیجه باید گفت که این استثنا منحصر به ورود در دستگاه است.

به نظر می‌رسد که وجه اول قابل‌قبول است. زیرا انحصار زیاد نیست. مثلاً برای کمک‌رسانی راه‌های دیگر نیز درواقع وجود دارد. درنتیجه نمی‌توان به انصراف اعتماد داشت. درمجموع اطلاق دلیل را ترجیح می‌دهیم.

## **6. تأثیر** قصد و واقعیت فعل در جواز حکم

علت طرح این سؤال این است که گاهی کسی می‌داند که می‌تواند مؤثر باشد و کمکی بکند، این قدر متیقن است. گاهی می‌داند که راهی برای خدمت وجود ندارد، قصد نیت خیر دارد، اما درها بسته است و نمی‌تواند کمکی برای مؤمنین بکند. اگر نشود، روایات در این احتمال شمول ندارد.

احتمال دیگر این است که شاید احتمال بدهد که وضعیت به شکلی به وجود بیاید که بتواند به طایفه حق کمک کند. اکثر موارد چنین است که آیا شرایط کمک به وجود می‌آید. این صورت سوم و احتمال سوم مورد بحث است.

در این قسمت دو وجه وجود دارد:

1. وجه اول این است که باید احراز موضوع بکند تا ادله شمول پیدا کند. احراز موضوع در رتبه مقدم شمول حکم است.

2. وجه دوم این است که موضوع قصد اعزاز است. در همه روایت البته این‌چنین نبود. البته خود اعزاز کافی است. همین‌که احتمال خدمت باشد، ادله شامل می‌شود.

در این دو وجه دیدیم که باید ببینیم موضوع چیست؟ آیا موضوع قصد است یا خود واقعیت فعل است یا اینکه موضوع مرکب از این دو است؟

زمانی که موضوع قصد است، احتمالات مهم نیستند. وقتی‌که موضوع واقعیت فعل باشد، شامل احتمالات نمی‌شود و باید موضوع را احراز کند. وقتی هم بگوییم که مرکب این دو است، در آن صورت نیز شامل نمی‌شود و باید موضوع احراز بشود.

اگر تفصیلات قبلی را بپذیریم، در اینجا نیز باید قائل به تفصیل بشویم. در روایات جایی که قصد اصلی موضوع بود، قصد شمول دارد و در جایی که قصد واقعیت و یا فعل واقعیت است، احتمالات شامل نمی‌شود.

نتیجه این است که در مواردی که اصل برای خدمت رفتن است، موضوع قصد است. همین‌که قصد اعزاز داشته باشد، احتمال کافی است. اما در غیر این مطلب، موضوع خود واقعیت خدمت‌رسانی است یا اینکه مرکب از قصد و خدمت‌رسانی است.

## 7. قصد ابتدایی یا استمرار قصد

در اینجا باید بگوییم که قصد باید استمرار داشته باشد، اگر قصد منتفی بشود، استحباب تمام می‌شود ولی اگر خدمت باشد، جواز وجود دارد.

## 8. مقدار خدمت

در اینجا سؤال این است که چه مقدار خدمت در این روایات مطرح است؟

گاهی بعضی از خدمت‌ها کوچک است. گاهی بعضی از خدمت‌ها آن‌قدر بزرگ هستند، که منطقه‌ی وسیعی را در آسایش و آرامش قرار می‌دهند.

ادله به هر نوع خدمتی اطلاق دارد. مگر اینکه آن‌قدر خفیف باشد که عرف نیز او را نپذیرد.

# نکاتی از نهج‌البلاغه

نکاتی از خطبه 113 نهج‌البلاغه:

**«الْحَمْدُ للهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنِّعَمِ وَالنِّعَمَ بِالشُّکْرِ، نَحْمَدُهُ عَلَی آلاَئِهِ کَمَا نَحْمَدُهُ عَلَی بَلاَئِهِ، وَنَسْتَعِینُهُ عَلَی هذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السِّرَاعِ إِلَی مَا نُهِیتْ عَنْهُ، وَنَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ، وَأَحْصَاهُ کِتَابُهُ: عِلْمٌ غَیرُ قَاصِرٍ، وَکِتَابٌ غَیرُ مُغَادِرٍ، وَنُؤْمِنُ بِهِ إِیمَانَ مَنْ عَاینَ الْغُیوبَ، وَوَقَفَ عَلَی الْمَوْعُودِ، إِیمَاناً نَفَی إِخْلاَصُهُ الشِّرْکَ، وَیقِینُهُ الشَّکَ. وَنَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِیکَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، شَهَادَتَینِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ، وَتَرْفَعَانِ الْعَمَلَ، لاَیخِفُّ مِیزَانٌ تُوضَعَانِ فِیهِ، وَلاَ یثْقُلُ مِیزَانٌ تُرْفَعَانِ عَنْهُ. أُوصِیکُمْ، عِبَادَ اللهِ، بَتَقْوَی اللهِ الَّتی هِی الزَّادُ وب‌ها الْمَعَاذُ: زَادٌ مُبْلِغٌ وَمَعَاذٌ مُنْجِحٌ، دَعَا إِلَیهَا أَسْمَعُ دَاعٍ، وَوَعَاهَا خَیرُ وَاعٍ، فَأَسْمَعَ داعی‌ها، وَفَازَ وَاعِیهَا. عِبَادَ اللهِ، إِنَّ تَقْوَی اللهِ حَمَتْ أوْلِیاءَ اللهِ مَحَارِمَهُ، وَأَلْزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ، حَتَّی أَسهَرَتْ لَیالِیهُمْ، وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ; فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ، وَالرِّی بِالظَّمَإِ، وَاسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ، وَکَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلاَحَظُوا الْأَجَلَ. ثُمَّ إِنَّ الدُّنْیا دَارُ فَنَاءٍ، وَعَنَاءٍ، وَغِیرٍ، وَعِبَرٍ: فَمِنَ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسَهُ، لاَ تُخْطِیءُ سِهَامُهُ، وَلاَ تُؤْسَی جِرَاحُهُ، یرْمِی الْحَی بِالْمَوْتِ، وَالصَّحِیحَ بِالسَّقَمِ، وَالنَّاجِی بِالْعَطَبِ، آکِلٌ لاَ یشْبَعُ، وَشَارِبٌ لاَ ینْقَعُ. وَمِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ یجْمَعُ مَا لاَ یأْکُلُ، وَیبْنی مَا لاَ یسْکُنُ، ثُمَّ یخْرُج إِلَی اللهِ، لاَ مَالاً حَمَلَ، وَلاَ بِنَاءً نَقَلَ! وَمِنْ غِیرِهَا أَنَّکَ تَرَی الْمَرْحُومَ مَغْبُوطاً، والْمَغْبُوطَ مَرْحُوماً، لَیسَ ذلِکَ إِلاَّ نَعِیماً زَلَّ، وَبُؤْساً نَزَلَ. وَمِنْ عِبَرِهَا أَنَّ المَرْءَ یشْرِفُ عَلَی أَمَلِهِ فَیقْتَطِعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ، فَلاَ أَمَلٌ یدْرَکُ، وَلاَ مُؤَمَّلٌ یتْرَکُ. فَسُبْحَانَ اللهِ، مَا أَعَزَّ سُرُورَهَا! وَأَظْمَأَ رِیهَا! وَأَضْحَی فَیئَهَا! لاَ جَاءٍ یرَدُّ، وَلاَ مَاضٍ یرْتَدُّ. فَسُبْحَانَ اللهِ، مَا أَقْرَبَ الْحَی مِنَ المَیتِ لِلَحَاقِهِ بِهِ، وَأَبْعَدَ الْمَیتَ مِنَ الْحَی لاِنْقِطَاعِهِ عَنْهُ! إِنَّهُ لَیسَ شَیءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إِلاَّ عِقَابُهُ، وَلَیسَ شَیءٌ بِخَیرٍ مِنَ الْخَیرِ إِلاَّ ثَوَابُهُ، وَکُلُّ شَیءٍ مِنَ الدُّنْیا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِیانِهِ، وَکُلُّ شَیءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِیانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ، فَلْیکْفِکُمْ مِنَ الْعِیانِ السَّمَاعُ، وَمِنَ الْغَیبِ الْخَبَرُ. وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْیا وَزَادَ فی الْآخِرَةِ خَیرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَزَادَ فِی الدُّنْیا: فَکَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَابحٍ وَمَزِیدٍ خَاسِرٍ! إنَّ الَّذی أُمِرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِی نُهِیتُمْ عَنْهُ، وَمَا أُحِلَّ لَکُمْ أَکْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَیکُمْ، فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا کَثُرَ، وَمَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ. قَدْ تُکُفِّلَ لِکُمْ بِالرِّزْقِ، وَأُمِرْتُمْ بَالْعَمَلِ، فَلاَ یکُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَکُمْ طَلَبُهُ أَوْلَی بِکُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَیکُمْ عَمَلُهُ، مَعَ أَنَّهُ واللهِ لَقَدِ اعْتَرَضَ الشَّکُّ، وَدَخِلَ الْیقِینُ، حَتَّی کَأَنَّ الَّذِی ضُمِنَ لَکُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَیکُمْ، وَکَأَنَّ الَّذِی قَدْ فُرِضَ عَلَیکُمْ قَدْ وُضِعِ عَنْکُمْ. فَبَادِرُوا الْعَمَلَ، وَخَافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ، فَإِنَّهُ لاَ یرْجَی مِنْ رَجْعَةِ الْعُمُرِ مَا یرْجَی مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ، مَا فَاتَ الْیوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِی غَداً زِیادَتُهُ، وَمَا فَاتَ أَمْسِ مِنَ الْعُمُرِ لَمْ یرْجَ الْیوُمَ رَجْعَتُهُ. الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِی، وَالْیأْسُ مَعَ الْمَاضِی، فـَ (اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).»**

حضرت علی (ع) با اوصاف زیبایی، دنیا را برشمرده‌اند. ایشان می‌فرمایند:

ذات این عالم، فناپذیری است، این دنیا همراه با مشکلات و سختی‌ها است. در ذات این عالم تغییر و تحول و زیرورو است. همچنین جای عبرت‌ها است. برای هرکدام از این‌ها نمونه‌ای عرض می‌کنند. این تیر عالم، خطا ندارد کسانی که با این تیر مجروح شده‌اند، امکان معالجه ندارند. یعنی این دنیا به دست تقدیر، تیرهایی را رها می‌کند، که کاری از کسی برنمی‌آید. کسانی را با مرگ می‌زند، افراد سالم را با مریضی می‌زند. کسی که امید نجات دارد با مهلکه‌ای او را از پای درمی‌آورد. چه‌بسا کسانی که می‌خورند ولی سیر نمی‌شوند و می‌آشامند ولی سیراب نمی‌شوند. یعنی در اوج تنعم شخص، داستان پایان نمی‌یابد. درنتیجه این عالم فناپذیر است. نمونه فنا، مرگ و مریضی است.

در این دنیا انسان‌ها سختی‌هایی را تحمل می‌کنند مثل چیزهایی جمع می‌کنند که سود نمی‌برند مثل مال و ثروت. تحولات احوال انسان‌ها به این شکل است که کسی که تا دیروز بر او ترحم می‌کردی، باید به او غبطه بخوری. کسانی هم هستند که تا دیروز به آن‌ها غبطه می‌خوردی، امروز باید بر آن‌ها ترحم کنی. این کم‌وزیاد شدن‌ها باعث جابه‌جایی موقعیت‌های انسان می‌شود. درنتیجه تحولات نعم در جلوی چشمان شما است.

## بزرگ‌ترین عبرت دنیا

نعمتی تمام می‌شود و نغمتی فرار می‌رسد. در ادامه می‌فرمایند: چه‌بسا انسان‌هایی را دیدیم که سال‌ها در رسیدن به معشوقشان هستند ولی اجل فرصت وصال به او نمی‌دهد. کسی سال‌ها برای رسیدن به ریاست کار می‌کند، اجل فرا می‌رسد. اوج عبرت همین داستان است. واقعاً باید به خداوند پناه ببریم. در این صورت هیچی دست انسان نیست، توشه‌ای برنداشته است.

حضرت عبرت را تخصیص داده‌اند به جایی که سال‌ها به جلو می‌رویم و از مرگ غفلت می‌کنیم.

زمانی که مرحوم آیت الله بروجردی (ره) به رحمت خداوند رفتند، سوگ بسیار عظیمی گرفتند. 40 روز حوزه علمیه تعطیل بود. بعد از آن امام (ره) درس را آغاز می‌کنند، ایشان در همان روز فرمودند: مرحوم آیت الله خیلی بزرگ بودند، امروز دیگر همه چیز تمام شد، ایشان است و خدای خودش. در قصدها و نیت‌ها باید دقت کرد.

در ادامه می‌فرمایند: سبحان‌الله، چقدر خوشی‌های دنیا فریبنده است. خوشی‌ها ناپایدار و بی‌مایه است. سیرابی این دنیا چقدر بی‌مایه است. در اوج سیرابی، تشنگی است. چقدر زندگان به مردگان نزدیک‌اند، و چقدر مردگان از زندگان دورند. کاروان آدم‌ها، گروه گروه به آخرت می‌روند، ولی از آن دنیا کسی به این طرف برنمی‌گردد.